

نقد و نظری روایی بر:

پیشینه و

چگونگی

تشکیل

قشون

اسلامیه

در لرستان

(عصر پهلوی،

۱۳۰۱-۱۳۰۶ ش.)

تمهید

بررسی ابعاد تاریخی حضور قوای نظامی رضاخان سردار سپه در منطقه لرستان که از جوزای سال ۱۳۰۱ ش. آغاز گردید و بیش از یک دهه به طول انجامید، خود حدیث مفصلی است که با نوشتن یک مقاله و یا یک رساله تحقیقی به نکات تاریک و عواقب سیاسی-اجتماعی آن پی نخواهیم برد. فقدان آگاهی حکومت رضاشاه از بافت ایلی و عشایری اقصی نقاط ایران، به خصوص دریافت خلق و خوی مردم لرستان، باعث گردید که حوادث ناگوار و فجایع پرسوز و گدازی را به یادگار بگذارد.

قدر مسلم و در نهایت امر می توان سرکوب و به خاک و خون کشیدن ایلات و طوایف لرستان را - با اندیشه ایجاد امنیت و آرامش - نیز در کنار سایر عوامل و پدیده های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، از جمله عواملی به شمار آورد که در انحطاط و سقوط رضاشاه به شکل محسوس، بی تأثیر نبوده، اما به طور غیر مستقیم نقش داشته است. خاصه بعد از آنکه امارت لشکر غرب به عهده احمد آقا امیر احمدی (سپهبد) واگذار گردید و پس از اینکه حسین آقا خزاعی (امیر لشکر) مأمور لرستان شد؛ در نتیجه این محاربات، همه رؤسای الوار از مطیع و طاغی به قتل رسیدند، تازمینه یک شورش همه جانبه را در دل فرزندان و خویشان آنان مستولی نمایند.^۱

افزون بر آن با کشیده شدن راه شوسه لرستان - خوزستان به مرور نسخه اسکان عشایر لرستان و مهاجرت آنها به خراسان و سایر نقاط ایران پیچیده شد؛ به این نیت گروه گروه از ایلات را با حشم و زن و بچه از لرستان حرکت دادند و بسیاری از این مردمان را در روستاها پراکنده ساختند و در این راه به واسطه عدم مواظبت کامل و نفع طلبی مأمورین نظامی رضاشاه، گروه بسیاری از مرد و زن و کودکان بی دفاع و احشام تلف گردید و بالاخره امر اسکان چون بدون نقشه و مدیریت منظمی بود، عملی نشد و نفوس بسیاری از بین رفتند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ همه آنها بی که باقی مانده بودند به لرستان بازگشتند.^۲

از این رو در این مقاله سعی شده با نگاهی به اسناد و منابع قابل اعتنا - در قالب نگارشی روایت گونه - به بررسی پیش زمینه ها و چگونگی تشکیل قشون اسلامی و نتایج قیام محمدعلی خان غضنفری، پسر ارشد نظرعلی خان (امیر اشرف) پرداخته شود تا به این فرضیه تاریخی فائق آییم که بالاخره اعتقادات دینی و حماسی ایلات و طوایف لرستان، تنها عاملی بود که توانست تمامی و یا اکثر عشایر لرستان را که همواره چاره ای جز تعارض و نزاع با یکدیگر نداشتند؛ در رویارویی با قشون رضاشاه زیر لوای پرچم "نصر من الله و فتح قریب" قرار دهد.^۳

موضوع مورد نظر دارای جوانب بسیاری است که قدر مسلم نیاز به تحقیقات وسیع تری دارد، اما از دیدگاه جامعه شناختی عشایری و تاریخی، لرستان در آن روزگار فاقد پشتوانه های علمی - فرهنگی و اندیشه های سیاسی و دین مدار و هدایتگر بوده است؛ فقر و تنگدستی هم که از عصر قاجار به بر جامعه لرستان گسترده شده بود، دیری نپایید که این قیام به شکست منجر شد و محمدعلی خان مجبور شد خود را به قوای دولتی تسلیم نماید.

(برخی پیش زمینه های قیام امیر اعظم)

اصولاً لرستان در سایه بی تدبیری حکام قاجار به جای آبادانی، امنیت و پیشرفت رو به ویرانی نهاد و به قهقرا رفت. اما قلمزنان دولتی آن زمان هیچ گاه جانب بی طرفی را رعایت نکرده، حقایق را کتمان و لرها را عامل ناامنی و هرج

محسن روستایی

و مرج قلمداد کردند. ۴ در واقع تاریخ محلی منطقه از دیرباز مشحون از جنگ و جدل و خشونت بود که قدر مسلم ناشی از فروپاشی نظام سنتی قاجار و دشواریهای شکل گیری و تثبیت یک نظام جدید دولتی بود که در تشدید این ویژگیها مؤثر بوده است. از سوی دیگر پراکندگی جمعیت، کوهستانی بودن منطقه، فقدان خطوط مواصلاتی، خوری و خصیلت بیابانی عشایر و از همه مهمتر اعاده مالیات سنگین از عشایری که فاقد پشتوانه های اقتصادی بودند و نیز عدم قانون و نحوه حاکمیت و اجرای آن و عوامل آشکار و نهفته دیگر سبب گردید تا نابسامانیهای فراوانی گریبان ایلات و طوایف لرستان را بگیرد و آنان را از دستیابی به زندگی خردگرایانه و حتی ساده عشیره ای به سوی تعارضات قومی سوق دهد.^۵

اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهند که مسؤلیت بروز شورشها در لرستان، بیش از آن متوجه حکومت قاجار و پس از آن بیشتر دستخوش امدادی لشکر غرب بوده است. اصولاً قاجارها بخصوص پس از مشروطیت چون قوای منظمی در منطقه نداشتند با ایجاد اختلافات داخلی عشایر را تا حدی سرکوب و کنترل می کردند و مالیات ایل به هر میزان که می خواستند از آنها اخذ می کردند. هر طایفه از لرستان هم برای حفظ املاک و اغنام و احشام خود مجبور بود به اسلحه، مجهز شود و خود را از حملات متعددی که داخلی محفوظ نماید. ۶ در ۲۸ حمل سال ۱۳۰۱ ش. عباس میرزا سالار لشکر می نویسد:

... منصور خان امیر متصرف و کدخداهای مال اسد و سبزعلی (از طوایف بیرانوند) همین که امیدواری به حکومت حاصل کرده به شهر آمده و نهایت درجه اهمیت را از این نقطه نظر دارند که یک مناقشه توسط آنها در تیره های بیرانوند می شود انداخت که مفید به حال دولت است. ولیکن به طوری که در رمزهای سابق عرض کرده ام همیشه یک کمکهایی از طرف دولت به اینها شده است در صورتی که نشود مراجعت خواهند کرد.^۷

پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. رضاخان میرپنج (سردار سپه) به محض تسلط بر مملکت و بدست آوردن مقام فرماندهی ارتش و وزارت جنگ بلافاصله به تقویت و ساماندهی نیروی نظامی پرداخت. به دنبال تخطی الوار بروجرد و لرستان به حدود عراق (اراک) و غارت برخی از شهرها ۸ بلافاصله در سال ۱۳۰۱ ش. امیرخان امیراحمدی که حکم فرماندهی قشون غرب را از رضاخان سردار سپه دریافت داشته بود، در خرداد ماه همان سال به شهر بروجرد وارد شد و میرزا علی خان بنی آدم ملقب به شریف الدوله به پیشنهاد او به سمت والی بروجرد و لرستان معین و در این شهر مستقر شد. از این پس علاوه بر ایجاد تفرقه میان ایلات و عشایر، پای توپ و اسلحه و طیاره جنگی هم در میان بود که در طول یک دهه حوادث خونباری را در لرستان به بار آورد.^۹

گفتار همسر علی مردان خان، سرکرده بانفوذ ایل بیرانوند که در همان آغاز ورود قشون رضاخان به لرستان، به شکل مرموزی کشته شد، بسیار معروف است که خطاب به امیراحمدی می گوید:

"مثل اینکه دولت مرکزی و آنها که متصدیان امرند نمی دانند که اوضاع لرستان و زندگی لرها چگونه است و این بی اطلاعی موجب شده است که مأمورین شما غرامت می خواهند و به من تحکم می کنند که گنجینه و مخزن اسلحه لرها را نشان دهم. این لرها از هر طایفه ای باشند خانه به دوش هستند ... وقتی که به غارت می روند مقداری اغنام و احشام می آورند که قبل از اینکه وارد

منطقه خود شوند صدها کارد و چاقو بدست منتظرند که گوسفندهای غارتی برسد و سدجویی کنند از لرستان جاده کاروانسرا و مال التجاره عبور نمی کند که دزدهای این سامان نیز مانند نایب حسین و ماشاءالله خان (کاشی) طلا و نقره اندوخته کنند. چون در یک جا متمرکز نیستند. اغنام و احشام زیادی هم ندارند. من مکرر به چشم خود دیده ام که برای یک گوسفند یا چند من آرد، برادری برادر خود را به خاک و خون کشیده است. اینها مردمی صحراگرد هستند که بلوط می خورند و در میان کپنک خود هر جا شب سرآید، سرا می کنند. مأمورین شما مثل اینکه از اوضاع لرستان اطلاع ندارند والا صحبت غرامت جنگی را به میان نمی کشیدند."^{۱۰}

به هر حال تلاشهای اولیه دولت برای اعاده حاکمیت مرکز، بر لرستان، در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ش. با آنکه باز دو خوردهای متعددی نیز توأم بود. ولی با توفیق چندانی روبه رو نشد. در واقع به علت تمرکز اکثر نیروهای موجود در صفحات شمالی و به ویژه شمال غربی کشور برای پایان دادن به شورش جنگل و غائله اسماعیل آقا سمیتقو در آذربایجان غربی، عملیات نظامی لرستان در این سالها بیشتر جنبه بازدارنده داشت و فتوحات قشون از حول و حوش بروجرد فراتر نرفت.^{۱۱}

در پاییز سال ۱۳۰۲ ش. قوایی از مرکز اعزام شد تا با همکاری تیپ پیاده لشکر غرب که در بروجرد متمرکز بود به سوی خرم آباد پیشروی کند. نیروی عمده ای که در برابر نظامیان قرار داشت، عشایر بیرانوند بودند که با حدود هجده هزار خانوار نفوس، کل مسیر و اطراف بروجرد - خرم آباد را در دست داشتند. در مهرماه ۱۳۰۲ ش. شیخ علی خان امیر عشایر و غلامعلی خان امیر همایون - از سران معروف ایل بیرانوند - در پی اقدامات شریف الدوله والی لرستان و سرتیپ محمد شاه بختی فرمانده تیپ پیاده غرب تأمین گرفته بودند و تنها طایفه پاراحمد بود که به علت بازداشت پاره ای از رؤسای خود، عاصی شده بودند و در مقابل نظامیان ایستادگی می کردند. ۱۲ در این رویارویی سخت و با توجه به خصوصیات جغرافیایی مسیر بروجرد - خرم آباد و تسلط عشایر بر مواضع سوق الجیشی آن، پیشروی نیروهای نظامی را دشوار ساخته بود ۱۳ و در آذر ماه، پس از یک رشته نبردهای شدیدی که به ویژه - در اطراف تنگ زاهد شیر - به وقوع پیوست، نظامیان توانستند در ۲۲ آذر ۱۳۰۲ ش. وارد خرم آباد شوند ۱۴ و این پیروزی را با تبلیغات محلی و مملکتی گسترده ای توأم ساختند. ۱۵

پس از فتح خرم آباد، احداث برجها و استحکاماتی در مسیر بروجرد - خرم آباد و اطراف شهر و نیز جلب و تأمین دیگر رؤسای محلی آغاز شد. برای تحکیم موقعیت نیروهای دولتی، به مرور زمینه لازم برای خلع سلاح عشایر و به فرمان در آوردن سایر طوایف و تیره ها هم فراهم شد. اما با دستگیری تتی چند از سران عشایر چون: شیخ علی خان بیرانوند (امیر عشایر) و مهرعلی خان حسوند که قبل از آن دولت به آنها تأمین داده بود و حتی آنان با سوارانشان به خدمت نیروهای دولتی درآمده بودند ۱۶ و از سوی دیگر - شیخون زدن بر ایل و احشام بیرانوندها - تحولات لرستان مسیر دیگری در پیش گرفت. البته برخلاف قول و قسم عمل کردن دولتی ها پدیدۀ نو و نادری نبود و سابقه ای طولانی داشت. آنچه تا حدودی در این میان نوآوری محسوب می شد، کشتار وسیع و هولناک توده انبوهی از زن و مرد و کودک بیرانوندها بود که همزمان با این دستگیریها با خدعه و نیرنگ صورت می گرفت، در شب ۱۵ دی، نیروهای دولتی بدون مقدمه از

چند طرف بر عشایری که بین تنگ زاهد شیر و تنگ رباط می زیستند هجوم آورده و چند صد تن از آنان را کشته و همین تعداد را نیز اسیر کردند. ۱۷ چندی بعد نیز شیخ علی خان بیرانوند و مهر علی خان حسنونند و حسین خان سردار اشرف و تنی چند از دیگر رؤسای طوایف لر محاکمه و اعدام شدند. ۱۸
امیر احمدی اندک زمانی پس از این واقعه و در توجیه کشتار مزبور و به ویژه بازداشت مهر علی خان امیر منظم حسنونند گزارش کرد:

... به موجب اسناد و مدارک که به دست آمده، مشارالیه توطئه های عظیمی بر علیه قشون و وضعیات امروزه تهیه می دیده است. لذا پس از یک رشته اقدامات و تدابیر عملی روز گذشته [۱۰ حوت] خود امیر منظم و حسین خان امیر اکرم و حسن خان سردار افخم و کریم خان سردار مظفر، اخوان مشارالیه با سیصد نفر از بستگان و اتباعش به وسیله نظامیان رشید لشکر غرب دستگیر و خلع سلاح گردیدند ...

با این حال وی نه در این گزارش و نه در خاطرات خود از توطئه های عظیمی [که] بر علیه قشون و وضعیات امروزه تدارک دیده بود اطلاعی به دست نمی دهد. ۱۹

امیر احمدی در خاطرات خود می نویسد:

"چون اطلاع یافته بود که لر ها قصد دارند در شب ۱۷ دی به خرم آباد حمله کنند، در مقام پیشدستی برآمده و دست به چنین اقدامی زد." ۲۰

این گفته امیر احمدی نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا بعید به نظر می آید که ایلات لرستان در آن وقت از سال، یعنی اواسط دی ماه که بخش مهمی از عشایر در مناطق گرمسیری جنوب لرستان بودند، بخواهند و بتوانند خرم آباد را مورد هجوم قرار دهند. ۲۱

چند صباحی پیش از ابراز "مراتب رضایت خاطر قدردانی" رضاخان از امیر احمدی، به خاطر "تصفیه لرستان و تشکیل و سرکوبی رؤسای بیرانوند و قلع و قمع اشراک"، نگذاشته بود که آشکار شد؛ اقدامات امیر احمدی نه تنها به تصفیه صفحه لرستان، کمکی نکرده بلکه با دامن زدن به آتش کین خواهی و انتقامجویی ایلات موجب آشوب و اغتشاش بیشتر آن صفحات نیز شده بود. محاصره مجدد خرم آباد در بهار ۱۳۰۳ ش. حاصل این تحولات بود. ۲۲ چنانچه با فرارسیدن فصل بهار و بازگشت عشایر از مناطق زمستانی به بیلاقیهای شمال لرستان، غلامعلی خان و لطیف خان بیرانوند به خونخواهی پدر برخاستند. گروهی دیگر از طوایف لر چون: پایی، سگوند و چگینی ها ... هم وارد کار شدند و نیروهای سرتیپ شاه بختی که در غیاب امیر احمدی در مقام فرماندهی تیپ پیاده لشکر غرب، فرماندهی قوای لرستان را نیز بر عهده داشت، به سیاست دفاعی و منتظر دریافت قوای امدادی واداشت. ۲۳

امیر احمدی به فاصله بیست روز، با اعزام قوای سرهنگ گیگور (گریگور) که از افسران ارمنی ایران بود، به سمت رازان، مجدداً خرم آباد را آزاد کرد. در مقایسه با عملیات نظامی سال گذشته عملیات فتح مجدد خرم آباد در این نوبت با سهولت بیشتر و درگیریهای بالنسبه سبک تری صورت گرفت، در واقع به خاطر اینکه نیروهای اصلی طوایف در جبهه های جنگ کاسته شده بودند نتوانستند خرم آباد را حفظ نمایند و الا در تصرف این شهر مشکلی نداشتند. ۲۴

در کنار این اقدامات برای تحکیم موقعیت دولت از لحاظ سیاسی نیز تدابیر مهمی اتخاذ شد، در حالی که امیر احمدی پس از بازگشت به لرستان بدون توجه



به نتایج سیاست نادرست پیشین هنوز هم... برانداختن نام لر از صفحه لرستان... را وعده می داد ۲۵ و اطمینان داشت... که این مرتبه به طوری قوای الوار را در هم خواهد شکست که بعدها قدرت جزئی حرکت ننمایند؛ ۲۶ از تهران دستورالعمل متفاوتی رسید. اقدامات امیر احمدی در مرکز بازتاب نامساعدی یافته و انتقادهایی را برانگیخته بود. ۲۷ رضاخان در ۱۹ مرداد [۱۳۰۳] در حالی که ریاست وزرا را نیز عهده دار شده بود طی مخابره تلگرافی به امیر احمدی، لحنی به کار گرفت کاملاً متفاوت از لحن یک حاکم. اینک سخن از عفو و اغماض بود و اینکه... کلیه طوایف و ایلات لرستان جزو سکنه این مملکت و از فرزندان غیور و رشید ایران محسوب... داشته و ضمن چشم پوشی از... اعمال و خیبط و خطاهایی که مرتکب... شده اند، اعلان عفو عمومی داده شود. ۲۸ متعاقب آن امیر احمدی نیز بیانه هایی مبنی بر عفو عمومی منتشر کرد و بدین ترتیب مرحله دیگری از تاریخ پر فراز و نشیب لرستان پشت سر گذاشته شد.

اعدام سران ایلات و طوایف لر ۲۹

در اواخر سال ۱۳۰۳ ش. پس از فروکش کردن بحران ناشی از محاصره خرم آباد، امیر احمدی به مرکز احضار گردید و فرماندهی لشکر غرب به سر لشکر حسین آقا خزاعی محول شد. با حلول نوروز سال ۱۳۰۴ ش. به سوی لرستان حرکت کرد و سپس در خرم آباد مستقر گردید. وی پیش از هر کار در همان روزهای اول ورودش به خرم آباد، قوای اعزامی از مرکز - تحت مسؤلیت سرتیپ محمد شاه بختی - را، راهی تهران نمود و فرماندهی تیپ لرستان را به سرتیپ بهزادی محول نمود. ۳۰

خزاعی مدتی از روزهای آغاز سال را به ملاقات با اعیان و اشراف و علما و معارفه با افسران گذراند و در این راه خود را مردی متشع و معتقد و قابل اطمینان نشان داد، آن گاه نوبت به سابقه خوانین و رؤسای ایلات و طوایف و شناخت در مورد روحانیت و جلب نظر آنها، رسید. ۳۱

دوران فرماندهی سرلشکر خزاعی چندان به درازا نکشید. ولی در همین دوران کوتاه نیز برخی از اقدامات او چون: فریب و اعدام ناحق چهارده تن از سران طوایف خدمتگزار لر، باعث بروز یک رشته شورشها و ناآرامیهای جدید شد. ۳۲ حسین آقا خزاعی به موجب ندای عفو عمومی و تأمین نامه هایی که برای سران ایلات و به ویژه نامه اطمینان بخشی که میرزا رحیم خان معین السلطنه نایب الحکومه خرم آباد از قول امیر لشکر به غلامعلی خان بیرانوند (امیر همایون) و سایرین نوشته بود آخر الامر غلامعلی خان به همراهی دیگر خوانین بیرانوند، از پشتکوه به پیشکوه وارد و نزد خزاعی رفته، علی الظاهر مورد توجه واقع شدند. و مأموریت خلع سلاح طوایف به غلامعلی خان و صید عبدالحسین خان (خوشنویس) واگذار گردید... از فرای آن روز کار جمع آوری سلاحها شروع شد و آن قدر این کار با خوش بینی غلامعلی خان ادامه پیدا کرد که دیگر سلاحی در میان بیرانوندها باقی نماند. حال موقع آن رسیده بود که غلامعلی خان و دیگر خوانین گول خورده، توقیف شوند.

به هر تقدیر غلامعلی خان امیر همایون و صید عبدالحسین خان، ولی الله خان سپهوند (معروف به ولکه) و لطیف خان، پسر شیخ علی خان بیرانوند و چهار نفر از کدخدایان بیرانوند را که همگی در خانه منصور خان حیدر در کاسیان بسر می بردند، دستگیر سپس یاور اسفندیار خان آنها را تحت الحفظ به بر و جرد برده و تحویل زندان پادگان داد. پس از چندی خوانین جوانتر، که باز هم آنان را با سوگندنامه هایی که یاور اسفندیار خان توسط عزیزخان پسر منصور خان، به آنها رسانده بود، به دام انداختند. ۳۳

بعد از چند روز فرمانده لشکر عازم بر و جرد شد و به معین السلطنه و شیر محمد خان سگوند تکلیف کرد که با وی به بر و جرد بروند و در محاکمه خوانین شرکت کنند. معین السلطنه و شیر محمد خان که نقطه ضعفی در خود سراغ نداشتند که موجب ترس و وحشت آنها باشد و واسطه انعقد دولت مرکزی و ایلات و طوایف بودند. بخصوص میرزا رحیم خان، طبق پیشینه موجود و سوابق مضبوطه در لشکر و ستاد ارتش پایه ای هم ردیف ستوان یکم داشته و جزو افسران لک خرم آباد محسوب می شده است، آنها هم به بر و جرد رفتند.

... صبح روز ۲۸ شهریور ۱۳۰۴ ش. مردم بر و جرد موقعی از خواب بیدار شدند که کار از کار گذشته و معین السلطنه و شیر محمد خان با یازده (یاد داده) ۳۴ نفر دیگر از خوانین و معاریف لرستان به دار آویخته شده بودند. گویا موقعی که معین السلطنه و شیر محمد خان را به محل اعدام می بردند، سایر سران طوایف را به دار آویخته بودند و کار آنها تمام شده بود. معین السلطنه تا این موقع، اعدام خود را باور نداشت و امیدوار بوده که در مورد او و شیر محمد خان تجدید نظری خواهد شد، لکن بعد از ورود به میدان اعدام به یک باره از حیات خود مأیوس شد و از خزاعی اجازه می خواهد که دو رکعت نماز بخواند و او هم اجازه می دهد. بعد از ادای نماز خود را در اختیار جلاذ گذاشت و به بالای دار رفت. ۳۵

اعدام یوسف خان امیر بهادر

گفتنی است که پیش از اعدام سران طوایف، امیر لشکر حسین خزاعی، یوسف خان امیر بهادر، رئیس طایفه نورعلی که از خوانین مشهور و فهمیده و باسواد دلفان بود فقط به خاطر اینکه در یکی از شبها که عموم خوانین لرستان، در خرم آباد حاضر بودند و در خانه جواد خان شجاع چاغروند (برادرزاده معین السلطنه) نایب الحکومه خرم آباد، به مهمانی دعوت بودند، در مذاکرات مختلف، خطاب به غلامعلی خان امیر همایون گفته بود: "مگر نشنیده اید که کرستان و اورامان ۳۶ عشایر مشغول جنگ با دولتند در این هنگام چرا شما بر دولت تسلیم شدید؟" مورد غضب امیر لشکر واقع و سرانجام به دار آویخته شد. از آن جایی که یوسف خان مردی با کفایت و به کار عشایر آگاه بود، نظر علی خان امیر اشرف (حاکم طرهان) او را به خود نزدیک ساخت و باراهنمایها و کمکهای او بر دلفان که منطقه وسیعی بود، حکومت می کرد. چون وجود یوسف خان برای پیشرفت کار نظر علی خان موثر بود لذا، امیر اشرف دختر یوسف خان را برای پسر بزرگش علی محمد خان امیر اعظم (فرمانده قشون اسلامیه) به زنی گرفت و از این تاریخ به بعد یوسف خان عملاً وزارت امیر اشرف را به عهده گرفت و تمام کارهای طرهان و دلفان و چگنی و الشتر با مشورت و صلاح اندیشی یوسف خان انجام می پذیرفت.

اجداد یوسف خان، به سید نوربخش که بنیانگذار مذهب اهل حق در لرستان بود، می رسید عموماً او و نزدیکانش علی اللهی بودند. اما خود یوسف خان شارب را تراشیده و توبه کرد ۳۷ و در زمره بهترین شیعیان وارد شد و نه تنها همه مواجبات احکام دین حنیف اسلام را به جای می آورد بلکه حتی الامکان مستحبات را هم ترک نمی کرد و اطرافیان خویش را هم ارشاد و هدایت کرده تا آداب نماز و روزه و خمس و زکات را به جای آورند.

به هر تقدیر امیر اشرف روز به روز پیرتر و شکسته تر می شد و حکومت طرهان همراه با بخشهای چهارگانه اش به دست پسر بزرگش علی محمد خان امیر اعظم می افتد و به طور طبیعی بر نفوذ و قدرت یوسف خان افزوده می شد،... با اینکه یوسف خان مردی سخاوتمند و با ترحم بود معلوم نیست به چه سبب

نسبت به امیر اشرف روش غیر منصفانه پیش گرفته بود. زیرا امیر اعظم منطقه هرو را در مضیقه اقتصادی قرار داده بود و مردم یوسف خان را محرک وی می دانستند.

حسین آقا خزاعی که به وسیله دادن تأمین و انواع وسایل، دیگر خوانین ایلات و طوایف را به شهر آورده بود، از همان اولین دیدار میانه خوبی با یوسف خان نداشت و آرزو می کرد روزی او را بر بالای دار ببیند. بعضی را عقیده بر آن است که امیر اشرف از وی شکایت کرده بود. رسیدن محرم سال ۱۳۴۴ ق. بهترین فرصت را برای امیر لشکر خزاعی ایجاد کرد، تا با تظاهر به مذهب، اهل لرستان را به خود معتقد کند. در ماه محرم آن سال چنان خودنمایی، در مصیبت شهادت سرور شهیدان، امام حسین (ع) از خود بروز داد که عموم لرستانیان فریفته او شدند. وی با سرو پای برهنه در حالی که گل (خره) بر سر افشاندن بود، در جلوی دستجات سینه زنی سر بازان حرکت می کرد و اشک می ریخت. خوانین ساده دل لرستان که حیلۀ تقوی و ایمان امیر لشکر، عقل و هوششان را برده بود به اتکای سوغند های غلیظ و شدید او به خرم آباد آمده و غالباً در مسجد جامع خرم آباد که وی حضور داشت در عزاداری شرکت می کردند و دوام عمر و عزت امیر لشکر مهربان و خدا شناس را از صاحب عزای می خواستند.

یوسف خان امیر بهادر هم که مانند سایرین شیفته امیر لشکر شده بود به شهر آمده و به سایر خوانین ملحق شد. حسین آقا که هیچ فرصتی را مناسبتر از این موقع نمی دانست امیر بهادر را در روز هفتم محرم سال ۱۳۴۴ ق. دستگیر نمود، به همدان فرستاد و او را بلافاصله در همان شهر اعدام کردند. برای اینکه سایر خوانین و اهله نکنند و از دام وی نگریزند، همان روز (هفتم محرم) در مجلس عزاداری مسجد جامع بلند شده نطقی بدین مضمون ایراد کرد:

“خوانین لرستان را یوسف خان امیر بهادر تحریک به یاغیگری کرده و چون همه گناهان به گردن اوست، لذا در میان تمام خوانین تنها او گناهکار است و باقی بی گناهند، و اضافه کرده که یوسف خان امیر بهادر، امیر اشرف پدر امیر اعظم را در مضیقه مالی گذاشته بود و به آن پیر مرد چیزی نمی داد و چون در سرتاسر لرستان غیر از او کسی گناه ندارد، لذا فقط او مستحق اعدام است.”

امیر اعظم که در پای نطق خزاعی حضور داشت به قدری دچار هیجان شد که نزدیک بود جان از کالبد نهی کند.

نقل است که تاج ماه خانم، زوجه میر پنج همدانی (قراگوزلو) که زنی نیکوکار بود، در همدان به جوانی یوسف خان رحمش می آید، به امیر لشکر خزاعی پیغام می دهد که من حاضرم هر مبلغ که بخواهید در بهای خون یوسف خان بدهم که او را اعدام نکنید، اما خزاعی جواب سر بالا می دهد و یوسف خان در همدان اعدام می شود. ۳۸

شورش دوست مراد زید علی

آنچه که از تاریخ شفاهی و محلی لرستان بر می آید، علت یاغیگری دوست مراد خان، از این قراز است که روزی سلطان سلیم بیک ارمنی، از طرف سرهنگ گیگو مأمور می شود طایفه زید علی را که از طوایف بیرانوندها به شمار می آیند، با وعده و تأمین از سوی فرمانده لشکر، از آکیوره [کویچانیده] و به سمت هرو می برند که در آنجا مشغول کشت و زرع شوند (که در عین حال تحت کنترل باشند) موقعی که طایفه مزبور را می خواهند از رودخانه صیمره عبور دهند، هفت تن از سر بازان زن زیبایی را که از تیره حمین بیک بیرانوند بوده، تعقیب می کنند و قصد حتک حرمت نسبت به او دارند. این زن نجیبه برای خلاصی از



دست آنان، خود را با لباس به دست امواج خروشان رودخانه صیمره می دهد و با این فداکاری، جان به جان آفرین تسلیم می کند. سربازان به جای اظهار تأسف و ندامت، قاه قاه به این منظره دلخراش و رقت انگیز می خندند. کدخدا دوست مراد که جوان غیر تمندی بوده، از مشاهده این قضیه سخت عصبانی و رنجیده خاطر می شود. اتفاقاً متعاقب این موضوع در شب هنگام هم سربازان محافظه قصد دارند که زنی را احاطه کنند و او را مورد آزار قرار دهند که دیگر دوست مراد خان تاب نمی آورد و در مقام دفاع از آن زن برمی آید، ولی سربازان وی را بدون ذره ای ترحم به باد کتک گرفته و بدن او را مجروح می سازند و از آن محیط می تاراند.

از این رو دوست مراد خان با عموزاده اش که غلام نام داشت هم قسم می شوند که بر نیروهای دولتی طغیان کنند و با آنها درگیر شوند. آن دو به سوی کبیرکوه حرکت می کنند و در محلی به نام (کله بار) اقامت می گزینند و با دو قبضه تفنگی که از قبل در کبیرکوه پنهان کرده بودند، مسلح در کمین قشون نظامی، در انتظار می نشینند. دوست مراد خان تا سال ۱۳۰۹ در کبیرکوه مشغول یاغیگری بود و در این مدت هر اندازه اولیای ارتش واسطه می شدند که او تسلیم شود، در جواب می گفت: "این فرماندهان مورد اعتماد من نیستند و نمی توان به قول و قسم آنها اعتماد کرد...". سرانجام سرتیپ تاج بخش از شخص شاه برای وی تأمین گرفته او را تسلیم می کند و پس از چندی وسیله ملاقات او را با شاه نیز فراهم و شخص رضاشاه او را مورد عفو قرار داده و نیمی از خاک صمیره را به وی و طایفه اش واگذار می سازد که در آن جامشغول کشاورزی شوند. دوست مراد با فرمان از تهران مراجعت و با طایفه زیدعلی به پشتکوه و خاک صمیره رفته و در دره شهر ساکن و مشغول کشاورزی می شود. ۳۹

وی از سال ۱۳۰۹ تا پاییز سال ۱۳۱۰ مدت یک سال در صمیره مشغول زندگی بود، ولی در عین حال گزارشهایی بر علیه او به فرمانده لشکر می رسد. سرهنگ درفشان فرمانده لشکر هم ناصر خان آزادی را مأمور دستگیری او می کند. سرانجام دوست مراد خان به خرم آباد آورده و اعدام می شود ۴۰ وزن و بچه و احشام آنها را نیز از دره شهر به صمیره کوچانیده و به خرم آباد می آورند.

برای جلوگیری از اطباب کلام به این نکته نیز اشاره ای کوتاه کنیم؛ از جمله کسان دیگری که همانند دوست مراد زیدعلی به شکل کم بهایی یاغی و سرانجام هم اعدام شد، میرزاخان بیرانوند برادر شیخ علی خان (امیر العشایر) بود که در همان دوران به دلیل یک درگیری ساده با دو نفر از سربازان سرهنگ ابوالحسن خان پورزند و خلع سلاح آنها و همچنین خرده حسابی هم که با خود سرهنگ پورزند داشت، به دولت یاغی شد. وی هنگام فرار و عبور از آب صمیره دستگیر و توسط سربازان مسلح پورزند، به خرم آباد فرستاده شد و بلافاصله پس از تشکیل دادگاه صحرائی، حکم اعدام او صادر و به موقع اجرا درآمد. ۴۱

قیام امیر اعظم غضنفری

در دی ماه سال ۱۳۰۵ سرتیپ محمد شاه بختی از نو به ریاست لشکر غرب منصوب شد. ۴۲ از اوایل تابستان دامنه ناآرامیها چنان بالا گرفت که حتی جراید مرکز که آن ایام بر خلاف سالهای پیش به ندرت از امکان انعکاس تحولات واقعی کشور برخوردار می شدند نیز شمه ای از این ناآرامیها را بیان داشتند. ۴۳ محمدعلی خان امیراعظم از همان آغاز سال ۱۳۰۶ به فکر افتاد که بر علیه قشون نظامی، قیام نماید و زمینه این فکر نه تنها برای شخص او بلکه در گستره ایلات و طوایف لرستان که هر کدام به نحوی زخم خورده قوای غرب بودند مهیا شده بود. امیراعظم غضنفری (حاکم طرهان) هم به خاطر اعدام پدرزن و دستیارش

یوسف خان امیر بهادر دلفانی و شوهر خواهرش غلامعلی خان بیرانوند (امیر همایون)، رنجیده خاطر بود و به دنبال فرصتی بود که از نظامیان انتقام بگیرد. برحسب تصادف اکثر و یا تمامی خان زاده‌های بیرانوند که پدران و خویشان خود را از دست داده بودند و همچنین باقیمانده خوانین بالاگریوه و میرهای صیمره، به گرد او جمع شدند و امیر اعظم را در عزم خود راسخ تر کردند. از همه مهمتر کدخدا دوست مراد زیدعلی (مشهور به دوسه) و امان‌الله خان هادی و برخی دیگر، کبیرکوه را مقری محکم برای رویارویی با نظامیان و به مکان مطمئنی برای پیوستن ناراضیان مبدل ساخته بودند.

علی محمد خان امیر اعظم پسر ارشد نظر علی خان امیر اشرف، از دو دمان غضنفرهای طهران بود که کمتر سابقه شراکت داشتند و غیر از نظر علی خان که چند نوبت با سالارالدوله و بعضی از حکام لرستان به یابگیری پرداخته بود، از آنان کسی علیه دولت یاغی نشده و همه دولت خواه و خدمتگزار بوده و از میان آنها مردان برجسته‌ای برخاستند و به مناصب سر تپیی و بالاتر از آن رسیده و فرماندهی فوج محلی امرایی را به عهده داشته‌اند. ۴۴ بی تردید نظر علی خان از اواخر حکومت ناصری تا سال ۱۳۰۸ ش. که از دنیا رفت، در میان سران ایلات و طوایف و حاکمان لرستان، بانفوذترین آنها بوده است. حتی بر خوردار خان پدر بزرگ امیر اعظم در شجاعت زبانزد بود و در جنگهای علیه بیگانگان از خود رشادتهای فراوانی نشان داده بود. ۴۵

امیر اعظم، پس از اینکه پدرش، امیر اشرف به دلیل کهولت سن، تقریباً منزوی شده بود، حکومت طهران را به عهده گرفت و از زمانی که قوای غرب به لرستان وارد شدند از در خدمتگزاری و اطاعت وارد شده و به ویژه نسبت به امیر احمدی فرمانده قوای غرب، نهایت صمیمیت را ابراز داشته و خدمات ارزنده‌ای به شخص وی نموده و با جانشینان امیر احمدی نیز مخالفتی ابراز نداشته بود، حتی امیر احمدی علت تمرد و نافرمانی او را حاصل سوء سیاست ایلی، شاه بختی می دانست که از روی رقابت و هم چشمی با او سعی داشت علی محمد خان را که مورد اعتماد امیر احمدی بود، کنار زده و امان‌الله خان غضنفری را به جای او برپا دارد. ۴۶

به هر حال در قبال این همه اطاعت و خدمت پدرنش و دادمادشان که بی گناه اعدام شده بودند و همین طور سایر افرادی که کشته و اعدام شده بودند، یا دوستان و یاقوام امیر اعظم بودند و مرگ آنها وی را آزرده می ساخت و حتی او را بر جان خود هم بیمناک کرده بود. افزون بر آن او از رفتار بعضی از مأمورین دولتی که در طهران، حوزه حکمرانی امیر اعظم، حضور داشتند و توقعات دور از انتظاری مدنظرشان بود، به شدت رنج می برد و روز به روز از اعمال لشکر غرب مأیوس تر می شد. در خلال این مدت بعضی از خوانین لرستان هم او را علیه دولت تحریک می کردند و به او می گفتند تو به منزله والی پیشکوه هستی و اگر باین لشکر اعلام مخالفت کنی همه لرستان پیرامون تو جمع می شوند. با این مقدمات امیر اعظم مخالفت خود را با لشکر غرب آشکار ساخت و برای مقابله با نیروی دولتی آماده گردید. از این تاریخ قیام امیر اعظم برای عموم طوایف لرستان محور اصلی شناخته شد و از هر طرف مخالفین روی به طهران نهادند و گویی روزنه‌امیدی به روی آنها باز شده بود.

خان زاده‌های بیرانوند که تقریباً از اواخر سال ۱۳۰۵ ش. از نیات باطنی امیر اعظم آگاه شده بودند از هر طرف روی به طهران گذاردند و در آن خاک وسیع به تاخت و تاز و در مواقعی هم به سرقت دست می زدند. امیر اعظم این حوادث را نادیده می گرفت و مرتباً سران آنها را نزد خود فرامی خواند و با آنها پیمان اتحاد می بست. ۴۷

از طرفی اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد که تا به حال چنین تجمعی از ایلات و طوایف در تاریخ لرستان دیده نشده و چنین نیرویی از عشایر در یک نقطه گرد نیامده بود. شورشیان در هر نقطه که به موضعی از قوای دولتی برمی خوردند با اقتدار آن را از میان برداشته و در جنگهای اولیه‌ای که بین نیروهای غرب و عشایر در یکی دو وهله انجام گرفت، تلفات نسبتاً سنگینی متوجه نیروی غرب شد. مقر اصلی نیروهای ایلات در قلعه کوه دشت و در رومشکان و در مسیر رودخانه کشکان تمرکز داده شده بود. ۴۸

جالب توجه اینکه این قشون نوین که بافت صد در صد عشایری داشت، به تقلید از قوای نظامی برای خود سازمان و تشکیلاتی ترتیب دادند. دفتر فرماندهی ارکان حرب، اداره ذخایر تسلیحات، امور اداری و تدارکات و نیز فرماندهان واحدها را تعیین کردند. نام قشون اسلامی عنوانی بود که برای قوای عشایر برگزیده شد و محمدعلی خان غضنفری قیام خود را با شعار اسلامی توأم ساخت. فرماندهی کل قوای اسلامی به عهده شخص امیر اعظم و ریاست ارکان حرب کل قشون (ستاد نیرو) به عهده میرزا محمدخان تیمورپور، که از سران طایفه میردیرکوند بود، سپرده شده بود. ۴۹ سایر رؤسا و فرماندهان نیز به قدر منزلت و وسعشان، مسؤولیت قسمتی را بر عهده داشتند. از افواه و تاریخ شفاهی لرستان به نوعی شنیده و برداشت می شود که این ارتش طبل شیپوری هم داشته و گویا پرچمی نیز با شعار مقدس: "تصر من الله و فتح قریب" پیشاپیش قشون اسلامی حرکت می کرده است و در ذهنیت تاریخی منطقه این موضوع و حقیقت تداعی می شده است که آنان با قوای کفر دستبازند و با مفهوم انتقام جویی از قشون ظالمه، به سمت و سوی نوعی حق طلبی نیز مشایعت می شده‌اند. ۵۰

این نبرد و تشکیل "قشون اسلامی" هر چند که عمر کوتاه و پشتوانه‌های فکری-اجتماعی آن کم رنگ و ضعیف بوده است، اما صبغه‌های دینی و حماسی این واقعه به شکل یک فرهنگ ریشه دار، در حافظه تاریخی فرهنگ و تمدن لرستان وجود داشته، منتهی ابزار مداوم و هدایتگرانه این قیام در آن شرایط تاریخی، از بضاعت و موجودیت جامعه ایلی و عشایری لرستان خارج و ناممکن بوده است. در نتیجه، این قیام طوع نکرده، غروب می کند، تا همچنان فقدان علم و اندیشه و مدرسه و کتب و امنیت و قانون و همزیستی و خردورزی و بهداشت، ایلات و طوایف لرستان را در آن سالهای بحرانی حضور قشون نظامی رضاشاه در خطه لرستان، بار دیگر، همچون گذشته، به تاریکی لاینحلی فروپوشاند. ۵۱

به هر تقدیر اتحاد نظامی قشون اسلامی، لشکر قدرتمندی را ایجاد نموده بود و تسلط عشایر بر کوهها و دره‌های لرستان مزید بر علت بود. چنانچه فوجهای عشایری، با پیروزیهای مقطعی که در رویارویی با لشکر غرب به دست آوردند، سبب گردید سرلشکر شاه بختی در ۱۲ آبان ۱۳۰۶ ش. پس از ترک خرم آباد، از مسیر چم فرق - کاگیان - رودآب کشکان - چناربرد آغل و مادیان رود، بدون بر خوردی با شورشیان لر در ۱۷ آبان در منطقه سرخ دم مستقر می شود. در این مرحله هدف اصلی او سرکوب نیروهای بیرانوند و قره لیوند و کوشکی بود که در زیودار (زیویار) و کوشکی و چول هول مستقر بودند. ولی یک روز از استقرار نیروهای دولتی در سرخ دم نگذشته بود که از هر سو مورد حمله قرار گرفته و به محاصره نیروهای امیر اعظم درآمدند. این محاصره قریب هفده روز به طول انجامید تا اینکه نیروهای تحت فرمان سرهنگ محمدعلی خان بلوچ همراه با بقایای ستون سرهنگ حسن آقا، به کمک شاه بختی شتافتند. نیروهای کمکی در اوایل آذر ماه، با استقرار در کوه وراز، به اردوی سرخ دم ملحق می شوند. در پی تحلیه قلعه کوه دشت ستون تحت فرمان سرهنگ مهدی قلی خان تاج

بخش که در رأس قوایی از کرمانشاه به پشتکوه آمده بود، از طریق هلیلان، پیشروی کرده و در قلعه مزبور مستقر می‌شود. و بدین وسیله نیروهای شاه بختی از محاصره و خطر انهدام‌رهایی یافته اما به حل و فصل، مشکل اصلی شان که سرکوب قوای علی محمدخان بود، نزدیک نشدند. ۵۲

امیراحمدی در خاطرات خود می‌نویسد:

سردار انتصار [حاکم بروجرد و لرستان] به کمک امیر لشکر طهماسبی که در آن وقت وزارت فواید عامه را برعهده داشت و... با چند نفر از علما و ریش سفیدان خرم آباد به طره‌ها رفتند و پس از اطمینان به علی محمدخان او را راضی کردند که از محاصره شاه بختی دست بردارد... ۵۳

هر چند در دیگر اسناد و گزارش‌های شاه بختی نشانی دال بر تأیید این مدعی مشاهده نمی‌شود، مع‌هذا در همین مرحله است که نظر علی خان طره‌انی (پدر امیراعظم) به اردوی شاه بختی ملحق شده و برای جلب نظر مساعد ایلات و عشایر منطقه فعالیت می‌کند و عباس خان قبادیان (امیر مخصوص) نیز که ظاهراً راه ترمرد در پیش گرفته بود، از در تسلیم می‌آید. او این دگرگونی خود مبین نوعی تغییر و تحول سیاسی است. ۵۴

نقل است: که قوای شاه بختی در مدتی که در محاصره به سر می‌بردند، به دلیل اینکه آذوقه خود را پایان یافته دیدند، مجبور شدند قاطرهای خود را سربریده و در هنگام حصر، از گوشت اسب و قاطر تغذیه نمایند و از این طریق خود را زنده نگه دارند. البته واقعیت تاریخی تأکید دارد که قوای دولتی برای شکستن این وضعیت، با پشتیبانی انگلیسیها سر تیپ شاه بختی را نجات دادند و پس از نبرد سنگین طوایف را متواری ساختند. ۵۵ سر تیپ شاه بختی هم بعد از چند روز استراحت در قلعه کوه‌دشت، به تعقیب قشون عشایر تحت فرماندهی محمدعلی خان می‌پردازد. از آن پس ورق به نفع نیروهای دولتی برگشت، و ستونهای اعزامی، در اکثر جنگ‌هایی که با عشایر داشتند، فاتح شدند. در یکی از همین جنگ‌ها بود که بدالله خان غضنفری برادر امیراعظم کشته می‌شود و رومشکان هم به تصرف اردوی نظامی درمی‌آید. با اینکه شه مرادخان گراوند و مرادخان جودکی با پنجاه نفر همراه، به قشون اسلامیه پیوستند، اما از طرفی دیگر بیرانوندها که برای تقویت جبهه عشایر و جنگ با ستونهای نظامی به طره‌ها آمده در عوض جنگ به یغماگری پرداخته و اموال و احشام طوایف سر طره‌ها را به غارت برده‌اند و به منظور جابه‌جا کردن اموال و احشام غارتی، هر کدام به سمتی رفته و امیراعظم با میرزا محمدخان و سایر خوانین بلا تکلیف ماندند. هر روز طیاره‌های ارتش، موضعهای ایلات و لشکر طره‌ها را بمباران می‌کردند و در هر فقره بسیاری از افراد قشون عشایر کشته و پراکنده می‌شدند. عملیات طیاره‌های نظامی در تضعیف و واهمه لشکر ایلات که با اسلحه‌های بسیار ساده با قوای شاه بختی می‌جنگیدند، نقش مؤثری را ایفا نمود. ۵۶

... باری، پس از مدتی که قشون ایلات لرستان، گرفتار حملات و شیخون نظامیان شده بودند، جمعیت‌های متفرق شده عشایر باز دیگر در صیمره گرد هم آمده، به طرف سیاه‌آب که امیراعظم در آن جا بود، عزیمت کردند. امیراعظم بعد از چند روز نزد آنان آمد و معلوم شد خود او هم جداگانه با اردوهای دولتی رزم سختی را به انجام رسانده و در یکی از همین جنگ‌ها شه مرادخان گراوند که بی اغراق، در سرتاسر طره‌ها، فردی به شجاعت او یافت نمی‌شد و این مرد رزمجو، به منزله دست راست امیراعظم بود، کشته شده است.

چند روز بعد امیراعظم، عازم سر طره‌ها شد و از آن جا به پای آستان رفت. در این محل سرهنگ غلامحسین خان قویمی به اتفاق ییغمبرزاده، قاضی عسگر

معروف لرستان به دستور سر لشکر امیراحمدی که مجدداً مأمور تمشیت اوضاع لرستان شده بود، نزد امیراعظم آمده و برای تسلیم او و سایر شورشیان لرستان وارد مذاکره شدند...

امیراعظم، چاره کار را در این دید که از دولت طلب تأمین نماید... سپس او با جمعیت عشایر به سرخ دم مراجعت کرد. در سرخ دم عده‌ای از طایفه مال‌اسد بیرانوند، از قافله جدا شدند و اخبار رسیده، حاکی از آن بود که آنها چند آبادی دور دست را غارت کرده و اموال و احشام زیادی را با خود برده‌اند. جمعیت از سرخ دم به باغ زرینی رفته و بعد از مدتی در آن جا میرها با عده‌ای از بیرانوندها به عزم صمیره از جمعیت ایلات جدا شدند، و به اتحاد خود اعتنائی نکردند. امیراعظم طره‌انی هر اندازه اصرار کرد او را تنها نگذارند و به عهد خود پایبند باشند، قبول نکرده به جای صمیره به طرف آبادی آینه‌وند (که در رودبار سکونت داشتند) رفتند و با یک شیخون ماهرانه اموال و احشام این طایفه را غارت کرده با خود به صمیره بردند. ۵۷

بعد از تفرقه و پراکندگی عشایر، امیراعظم با جمع اندکی از خاصان و نزدیکان خود تنها ماند و چون توانایی جنگیدن با دولت را نداشت و از طرفی تأمین امیراحمدی هم ضامن مصونیت او از گزندهای احتمالی بود، به خرم آباد رفت، تا شاید امیراحمدی با سوابق دوستی و محبت خاصی که با او داشت، کاری برایش بکند...

بیرانوندها و میرهای صمیره (میرزا محمدخان تیموری و میراسفندیار خان برادرش) با مرادخان - که قریباً ریاست طایفه جودکی به او سپرده می‌شد - مدتی در صمیره مانده و بعد سید روح‌الله شاهرخی برای آنان کدخدایان الله خان، نصیر خان سپهوند، کدخدای ابوطالب بیرانوند و عموم کدخدایان و عشایر از امیراحمدی تأمین گرفت که بدون خوف و بیم از قهر و نخط لشکر و دولت، اسلحه‌ها را زمین گذارده و مشغول کشاورزی و زندگی خود باشند.

با این وصف، تفرقه و هرج و مرج، و خود محوری برخی از طوایف و فقدان وحدت رویه در رهبری قشون و در کنار آنچه که تا به حال برشمرده‌ایم، نفوذ برخی از مفتشین و جاسوسان خودی در لشکر و زندگانی خوانین و سران طوایف، همه و همه، سبب گردید که دوره شورش و باقیام محمدخان امیراعظم، به پایان رسیده و چون در دوران گذشته و در مأموریت‌های قبلی امیراحمدی، وی خدمات شایانی را به او کرده بود و علاوه بر این امیران شرف، پدرش، در جنگ جهانی اول نسبت به مهاجرین ایران که از خط لرستان به اسلامبول رفته بودند، پذیرایی و کمک بدون انتظاری را روا داشته بود؛ گویا جمعی از آن رجال که در آغاز حکومت و سلطنت رضاشاه به مناصب مهمی نایل شده بودند، درباره او به امیراحمدی توصیه و سفارش کردند، لذا امیراعظم، بعد از گرفتن تأمین از امیراحمدی، از هر گونه تعرض مصون بوده، به حکومت دلفان منصوب گردید. روزنامه اطلاعات هم راجع به موضوع تسلیم شدن امیراعظم و برقراری امنیت در لرستان چنین نوشت:

تسلیم شدن الوار و امکان عبور و مرور بر طبق تلگراف واصله از خرم آباد در این چند روز الوار دسته دسته به شهر آمده و تسلیم شده‌اند و از طرف امیر لشکر غرب هم نسبت به آنها کمال محبت مبذول گردیده است. پریروز عصر هم علی محمدخان غضنفری که ریشه فساد و شرارت بود، به شهر وارد و حضور امارت لشکر غرب رسید و پس از اخذ دستورات لازمه مرخص و برای آوردن و تسلیم نمودن سایر کسان خود و طوایف دیگر تابعه حرکت کرد. با اقداماتی که از طرف امیر لشکر غرب احمد آقاخان به عمل آمده،

فعلاً در سرتاسر خاک لرستان هر کسی می تواند در کلیه طرق شب و روز ایاب و ذهاب کند.^{۵۸}

محمدعلی خان امیراعظم در سال ۱۳۰۷ش. که رضاشاه به لرستان آمد، با پدرمیانی امیراحمدی به حکومت طرهان برگزیده شد و امان الله خان غضنفری به جای او به حکومت دلفان فرستاده شد. اما تقدیر این بود که امیراعظم می بایست به مجازات می رسید و این امر زمانی تحقق یافت که سرهنگ در قشان به فرماندهی نیروی خرم آباد برگزیده شد. این سرهنگ، خود سیاست مستقلی داشت که مطلقاً شبیه فرماندهان پیشین نبود. لذا گزارشهایی، علیه امیراعظم به مرکز ارسال داشت و بالاخره اجازه توقیف و اعزام امیراعظم را به مرکز تحصیل کرد، سپس او را به زندان قصر قجر بردند، تا که امیراعظم چند سالی را در بند حکومت پهلوی به سر برد و بعدها با سفارش حاج علی رزم آراز زندان رهایی یافت.^{۵۹}

در تهران، روزنامه شفق سرخ در گزارش تحولات لرستان ضمن اشاره به آزادی کسانی چون حسین خان پاپی که ظاهراً بی جهت زندانی شده بودند نوشت:

سرتیپ محمدخان شاه بختی به جرم ارتشاء در ایام تصدی لشکر غرب تحت الحفظ به تهران اعزام شد^{۶۰}
و جریده جبل المتین که در کلکته چاپ می شد و به اندازه جراید داخل کشور پروای سانسور نداشت، با صراحت بیشتری نوشت:

... در حدود لرستان به واسطه طمع ورزی فرمانده لشکر غرب هنوز تغییری در آن حادث نشده و همه ساله به اسم فرونت لرستان از خون دل این ملت ضعیف باید مبلغها مصرف شده و جوانهای رشید نظامی همه ساله باید عده کثیری قربانی حرص و طمع رؤسا گردد. مخصوصاً از وقتی که سرتیپ محمدخان شاه بختی به ریاست و فرماندهی لشکر غرب منصوب آمد. این مرد طماع رشوه خور به قسمی الوار را از دولت ترساند که خیلی باید زحمت کشید تا مجدداً اعتماد به دولت نمایند ...^{۶۱}

و پس از اشاراتی چند به شیوه های مختلف نظامیان در اخاذی از لرها و فساد حکمفرما بر قشون به طعنه از شاه بختی نوشت که:
... خودشی اظهار داشته بود که الوار، ایرانی پاک نژاد هستند و ما میل نداریم آنها را بکشیم (ولی مال آنها جهت مصارف شخصی مباح است).^{۶۰}

نتیجه

با استناد به آنچه که در تاریخ محلی لرستان به وقوع پیوسته، بی تردید حکومت مرکزی رضاشاه و مکمل آن لشکر غرب، خودمهمترین عامل انگیزشی بودند که عشایر لرستان را نه تنها به گرایشهای انسانی و قانونمدار و آرامش و زندگانی مسالمت آمیز ترغیب و هدایت نمی کرده؛ بلکه آنان را با منشیهای ناشایان و خشونت بار، به سمت و سوی شرارت و غارت سوق می داده اند. مطالب مطروحه فوق و آنچه که درباره عملیات طرهان بیان داشتیم خود مهر تأییدی است که نشان می دهد پس از ورود قشون غرب به لرستان که در نیمه راه، منجر به تشکیل قشون اسلامی به رهبری امیراعظم غضنفری شد، در واقع مسؤلیت بروز این شورش و شرارت طوایف لر تا سالهای ۱۳۱۲، بیشتر متوجه امرای لشکر غرب بوده است، تا عشایر. مهمترین سندی که ارائه و بیان آن را از چشم تاریخ پنهان مانده، سخنان و نظرات سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی راجع به

وقایع لرستان است که قبل از مرگش که در گردنه رازان (لرستان) و تنگه وزیرکش، به شکل مرموزی صورت پذیرفت، از خود به جای گذارده است، هنوز در تاریخ به طور حتم مشخص نیست که واقعا او به دست سلیمان خان دلفانی و برخی اشرار لرستان، به قتل رسیده یا اینکه امیر طهماسبی هم به سرنوشت جمع کثیری از رجال دوره رضاشاه و نزدیکان وی به دلیل اقتدار فزاینده در آذربایجان و ترس و وحشت شاه از او گرفتار آمده و با صحنه سازی در ۱۴ فروردین ماه سال ۱۳۰۷ش، به قتل رسیده است. سرلشکر امیر طهماسبی که در آن روزگار وزیر طرق و شوارع بود، در تهران به رضاشاه گفته بود:

این همه یاغیگری در لرستان بی علت و سبب نیست و من فکر می کنم یک قسمت از آن ضعف قوه مدیریت و سوء سیاست فرماندهان و مسؤولین قوای غرب است و همه گناه را نباید از اهل لرستان دانست و هرگاه سیاست فرماندهان و مسؤولین انتظامات، سیاست ملایمی باشد و همه اش مبتنی بر خشونت و سختگیری نباشد، لرستانیان تا این اندازه وقت خودشان را صرف یاغیگری و کوه گردی نمی کردند و به عقیده من بهترین سیاست در نظر عشایر ساده و بیسواد همان است که فرماندهان با آنها با صداقت رفتار کرده و به قول و وعده خود وفا نمایند.

همچنین مرحوم والی زاده معجزی در کتاب تاریخ لرستان، ج دوم، از قول افواه و تاریخ شفاهی لرستان بیان می کند:

از قراری که در لرستان شهرت دارد، امیر طهماسبی به قاتلین گفته بود که من شما را قاتل خود نمی دانم بلکه کشندگان حقیقی من افسران مأمور لرستان می باشند که تا این درجه شما را با رفتار ناشایانه خود نسبت به اولیای امور بدبین و خشمگین ساخته اند و ایضا شیوع پیدا کرده بود که امیر طهماسبی به عنوان وصیت تقاضا کرده بود که عین گفته های بالا را از قول او به رضاشاه معروض دارند.^{۶۱}

البته برخی از منابع، قیام محمدعلی خان را به توطئه سرهنگ محمود پولادین و طی چند از دیگر سران عشایر غرب برضد رضاشاه مربوط می دانند و در ضمن صبغه اسلامی آن را مورد تأیید قرار داده اند. ۶۲ افزون بر آن برخی معتقدند که در نظر بوده، باین قیام احمدشاه را بار دیگر به ایران بازگردانند و شاه ایران کنند و رضاشاه را سرنگون سازند. تا به حال سندی دال بر این دو موضوع کشف و پیدا نشده معمولا قیامها و شورشهای عشایری بیشتر جنبه های اعتراض آمیز و انفعالی و انتقام جویانه دارد، نه بیشتر و از این قیام بر نمی آید که علی محمدخان غضنفری قصدش از تشکیل قشون اسلامی براندازی رضاشاه و مسائل این چنینی بوده باشد. اما به طور حتم قیام امیراعظم با عنوان قشون اسلامیه صورت پذیرفته و اسناد و سالخورده گان که این واقعه تاریخی را از نزدیک دیده اند، بر این موضوع صحنه گذارده اند. ۶۳

عامل اصلی و اولیه قیام این بود که آن قدر قشون غرب عرصه را بر زندگی

ساده عشایری ایلات لرستان تنگ کرده بودند که آنها برای رهایی از اعمال و گرایشهای خشونت بار امرای لشکر، رویکردی تاریخی و طبیعی به باورهای دینی و حماسی خود داشته اند و بی آنکه اندیشه اصلاحی و سیاسی رادر تداوم قیام خود در سرسبز و رواند با نظامیان، به ستیز پرداختند و برای تقویت روحیه و وحدت رویه خود در میدان جنگ، شعار قشون اسلامیه را به کار بردند، تا این قیام منحصر به طایفه و گروه خاصی نباشد و تا زمانی که ایلات و طوایف به تعصبات و خود محوریه های ایلی و عشیره ای خود توجه نداشتند بسیاری از سنگرها و موضعیهای لشکر غرب را در هم کوبیدند و به پیروزیهای قابل توجهی دست یافتند. اما آن گونه که در طول مقاله بیان داشتیم، عکس موضوع تحقق یافت و قیام گسترده علی محمدخان غضنفری در زمانی کمتر از ۴ ماه به افول و شکست منجر شد. ۶۴

اما اینکه به چه دلیل لشکر طوایف لرستان خود را "قشون اسلامی" نام نهاده اند و حتما در مقابل، سپاه دشمن را لشکر کفر تصور می کردند...، از دو جنبه قابل طرح و برداشت است. زیرا لرستانیان رفتار نظامیان را در این واقعه و پیش از آن بسیار بی رحمانه دیدند و خاطرات بسیار تلخی را از حضور قوای ارتش به یاد داشتند و از سوی دیگر وجود چند نظامی از فرقه ارامنه و همچنین بودن چندین نظامی انگلیسی در میان ارتش رضاشاه، عوامل کافی بودند که طوایف لرستان با عنایت به باورها و دانسته های ایلی و عشایری خود، عنوان: "قشون اسلامیه" را برای سپاه متحد خود برگزیدند تا از این راه تداعی یک حرکت حق جویانه و روحیه بخش را در مقابل نظامیان حاضر در لرستان و املاحدین انگلیسی اترسیم و تفهیم نمایند.

برای تأیید مطلب فوق در برخی از منابع تاریخی و پژوهشی، از جمله کتاب "طایفه میر در گذر تاریخ" می خوانیم: "از معروفترین مبارزین میر صیمره می توان از میرزا محمدخان که لقب "رئیس ارکان حرب کل قوای اسلامی" را به خود گرفت، نام برد. وی معتقد بود [یعنی میرزا محمدخان] نیروهای دولتی تحت رهبری و حمایت اجانب کافر از جمله انگلیس فرار دارند و این جنگ را محاربه اسلام و کفر می خواندند." ۶۵

[...] باین وصف در پایان بد نیست به این نکته تاریخی نیز اشاره کنم: سپهبد امیراحمدی که در جه سپهبدی خود را به خاطر سرکوب ایلات لرستان و... از دست رضاشاه دریافت داشته بود. در انزوای پایانی عمر، اعترافی را از خود به جای گذارده که تمام معیارهایی که در زمان حضورش در لرستان به آن معتقد بوده، زیر سؤال می برد. او طی نامه ای به حسام الدین ضیایی می نویسد:

این مردمان که خون پاک ایرانیت را دربر دارند یعنی لرستانیها که ایرانی پاک هستند و در هیچ موقع مهاجمین به ایران نتوانستند به آن سرزمین، رسوخ نمایند، لیاقت آن را دارند که حتی نسلهای آینده از مردانی که در آن سرزمین به فداکاری صمیمانه مبادرت کرده اند، حق شناسی نموده مورد تقدیر و تصدیق قرار دهند... [۶۶

[دو سند از رویارویی قشون امیر اعظم با نیروهای لشکر غرب]

وقایع لیل و یوم ۲۲ آبان ماه ۱۳۰۶ ش.

در سرخ دم به موجب راپرت نمرة ۱۱۴۶ فرمانده فعلی گارد نادری، الوار به قرار هر روز در پایان مانورهای سواره خود تاریکی شب را مغتنم شمرده و در برید گیهای موازی با جبهه اردو مخفی و شروع به تیراندازی نمودند، ولی نظر به اینکه از این رهگذر اقدامات خود را بی ثمر دیدند نسبت به لیلی قبل تیراندازیها تخفیف و نیز زودتر ترک نمودند. در ساعت ۳ بعد از نصف شب مجدداً به جبهه مقابل سلسله وراز تیراندازی و باز مقطوع داشتند.

ساعت ۱۰ صبح قریب ۲۰۰ سوار از جلگه کوه دشت و یک فرسنگی مقابل اردوها و اطراف آن به دستجات حرکت و در مقابل اشرار بیرانوند و قره لیوند [و] آشاه کرمی در جلگه مجتمع و تا غروب بدون اینکه مقصدشان معلوم شود باقی و سپس سوارهای قلعه به محل خود و مابقی به جنگلهای واقع در دامنه قسمت جنوبی گرشوراب مراجعت نمودند. مطابق اطلاعات واصله از دیده بانهای اردو و به قراین اوضاع گویا علی محمدخان غضنفری برای طرح عملیات و تحکیم اتحاد با طوایف مزبور به نزد اشرار رفته و سوارهای مشهودی در معیت او می بودند. از ساعت اجتماع اشرار به بعد تیراندازی به مرور تخفیف یافته و بالاخره به کلی متروک گردید.

ارتباط با شهر مقطوع. از سایر ستونها خبری نرسیده. جاسوسین اطلاع می دهند کلیه راههارا اشرار اشغال نموده اند؛ لیکن احکام به وسیله قاصدهای مخصوص ارسال می شود. برای تهیه آذوقه تصمیم گرفته شد یک بهادران سوار و یک گروهان پیاده به گردنه وراز اعزام گردند و قاطرهای بنه را جهت حمل آذوقه به کشتگان اعزام دارند. بدو آنایب ۲ عزت الله خان با ۲۰ نفر سوار اعزام گردیدند. بلافاصله اشرار حمله آور شده، ممکن نشد قاطر و بقیه قسمت اعزام گردد. ساعت ۱۰ نایب مزبور راپرت داد که وارد محمدخان طولابی شده و اشرار در گردنه بوده اند، ولی تصادف نموده اند. به نایب مزبور امر شد هر چه قاطر یا گاو یا الاغ ممکن است از محل طولابی به دو آب جهت حمل آذوقه اعزام و آذوقه را فوراً برساند.

وقایع یوم ۱۶ آذر ماه ۱۳۰۶

نظر به اینکه عده ای از خوانین و کدخدایان طرهانی در خواست تأمین نموده و به آنها تأمین داده شده بود به شرط خلع سلاح برای اینکه ارتباط بین آنها و علی محمدخان و طوایف قره لیوند که هنوز به اردو حاضر نشده و عده ای بیرانوند که در زیویار آزیودار هستند قطع گردد و برای اینکه بهتر بشود اقدام به خلع سلاح عمومی طرهان نمود، اوضاع جغرافیایی و نظامی ایجاب می نمود که اردوهای ستون اول و دوم چند فرسخی به جلو رفته، در یک نقطه تمرکز یابند که مقاصد فوق الذکر حاصل گردد و پس از خلع سلاح کلیه طوایف چگنی و طرهان و کلیه طوایفی که در عقب خواهند ماند و اطمینان کامل از عقب و جناحین، آن وقت اردو جلو تر برود. لذا تحت نمرة ۱۶ در ساعت ۹ بعد از ظهر ۱۵ جاری امر شد. ستونهای اول و دوم از سرخ دم لری در ساعت ۸ حرکت نموده به استقامت تیه کمیر [KOMYR] محل عمله محمدخان که در یک فرسخی جنوب غربی قلعه کوه دشت واقع است بروند. در ساعت ۸ صبح اردوها حرکت نمودند. فوج گارد پهلوی و کلیه ستون ۲ در جلو و فوج گارد نادری به فاصله هزار متر در عقب بندگان حضرت اجل و ارکان حرب قوا و ستون سوار در جلوی قسمتهای فوق الذکر حرکت نمودند. در قلعه کوه دشت راحت باش داده شد، سپس ستونهای مزبور در ساعت ۳ بعد از ظهر وارد به محل عمله شدند و شب در آن جا توقف نمودند.

اردوی پشتکوه در قلعه کوه دشت تا دستور ثانوی برای در دست داشتن اوضاع محل و تسریع خلع سلاح طوایف چگنی و طرهانی توقف خواهد نمود. به کدخدایان امرایی و سوری و غیره که یوم قبل به اردو پناهنده شده بودند تأمین داده شد به شرط خلع سلاح شدن و اطاعت کامل اوامر دولت اجازه گرفته به محلهای خودشان رفتند. ۶۷

[اسنادی از سرقت و شرارت در لرستان]

وزارت داخله، سواد مراسله، نمرة ۷۲۷، مورخ ۱۳۰۶/۴/۵، حکومتی بروجرد و لرستان

اداره محترمه امنیه - تعقیب مراسله نمرة ۷۲۴، مجدداً دیشب گذشته سارقین شبانه به قهوه خانه چمن بیرون دروازه صوفیان [محلله ای] در بروجرد، حمله برده اثاثیه قهوه چی و لباس یکی دو نفر شهری را که برای آب در آن جا بوده اند سرقت می برند و شبانه از صدای هیاهو و داد و بیداد در این واقعه بنده بیدار و آقای سلطان اسماعیل خان رفعت و یک نفر نظامی مصدر ایشان که در دارالحکومه مهمان این جانب بودند

به دنبال محل فریاد فرستاده تا آنها می‌رسند، سارقین کار خود را صورت داده فرار کرده بودند، با اینکه این اقدامات از وظیفه حکومت خارج است. معذلتک شبانه به صدای داد و بیداد خود بیدار و آقای رفعت را به تعقیب روانه داشت و از اداره امنیه که موظف برای امنیت بیرون و اطراف و طرق و شوارع است به هیچ وجه اقداماتی نشده اصولاً ادارات امنیه در نقاط برای این است که این قبیل حوادث واقع نشده و در صورت اتفاق و وقوع با مسوولیتی که دارند جداً تعقیب و اشرار و سارقین را دستگیر نمایند. حقیقتاً با وجود امنیه و وقوع این قبیل قضایا در اطراف شهر و بیرونها مایه بسی حیرت است. مقتضی است تعقیبات لازمه به عمل آورده حتماً سارقین را دستگیر و اموال مسروق را استرداد دارند و اگر این قضایا تعقیب نشود و مرتکبین دستگیر نشوند رشته انتظاماتی که به زحمت فراهم شده از هم گسیخته خواهد شد. (حکومت بروجرد و لرستان)

سواد مطابق اصل است دفتر حکومتی: محمود کمالوند.

وزارت داخله، مورخه ۱۳۰۶/۴/۶، استخراج تلگراف بروجرد

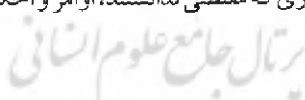
وزارت جلیله داخله ۳- شب قبل قهوه خانه حاجی آباد سر جاده دو فرسخی شهر را سارقین غارت کردند. دیشب هم سارقین به قهوه خانه پشت دروازه حمله برده قهوه خانه را غارت، چند نفر شهری و غیره که در آن جا بوده لخت نموده دو نفر از لخت شدگان محمد تقی و ابوالقاسم هم مفقود شده، معلوم نیست کشته اند یا اینکه برده اند. امنیه هم در قهوه خانه بوده متقدر است فشنگ من خوب نبوده آتش نگرفته است و دو سه نفر از همان سارقین مسلح بعد از عملیات از قهوه خانه به شهر آمده از خانه رخت خواب برداشته و برای زنی تیر انداخته رفته اند. حدود این راپورت در این منطقه موجب اختلال انتظامات است که با زحمت تهیه شده است. توجه مخصوص وزارت متبوعه را در صدور احکام موثر به اداره امنیه و هرگونه توجهی که باعث جلوگیری از نظایر و تعقیب سارقین است جلب می‌نماید.

۶ تیر، نمره - ۷۳۵ خواجه نوری

وزارت داخله، به تاریخ ۸ تیر ماه، سنه ۱۳۰۶، نمره ۷۶۳

مقام منبع وزارت جلیله داخله - در چندین شب قبل سارقین طایفه بیرانوند به قهوه خانه طیح که ربع فرسخی است تا بروجرد، حمله برده اثاثیه قهوه خانه و لباس چندین نفر را با مقداری وجه نقد به غارت می‌برند. مجدداً در ليله ۵ تیر ماه به قهوه خانه چمن بیرون دروازه حمله برده و جمعی را لخت و اثاثیه این قهوه خانه را هم می‌برند به علاوه دو نفر محمد تقی نام و ابوالقاسم نام فخار که برای آوردن آب به عمارت خود بیرون دروازه بوده اند گرفته برده اند. خلاصه جمع کثیری به اداره حکومتی شکایت و تأمین خود را برای جمع ادای زراعت و باغات خود تقاضا نمودند. از اداره حکومتی در تحت نمره ۷۲۷ به اداره امنیه نوشته و جوابی از اداره امنیه رسیده است که لزوماً سواد سؤال و جواب را برای استحضار خاطر مبارک تقدیم می‌دارد تا به طوری که مقتضی ندانستند، اوامر و احکامات لازمه صادر فرمایند.

(امضای خواجه نوری) ۶۸



یادداشت ها:

- ۵- ن. ک: جفر افیای لرستان پیشکوه و پشتکوه (۱۳۰۰ق) به کوشش سکندر امان اللهی بهاروند، خرم آباد، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، ۱۳۷۰، ص ۷ و ۱۰۵
- ۶- در این زمینه ن. ک: منبع پیشین، ص ۱۷ و نیز ر. ک: محسن روستایی، "حشمت الدوله (دستورالعمل حکمرانی در لرستان ۱۳۱۰ق)، مجله شقایق، سال ۱، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۹۹-۹۳
- ۷- ر. ک: آرشیو مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، سند م ایک اب ۱۷۹۰
- ۸- در این زمینه ن. ک: گزارش ۱۱ میزان ۱۳۳۰ش. ابوالفضل عضدالسلطان حاکم کرمانشاه که می‌نویسد: همیشه شرارت حدود بروجرد و ملایر اغلب متعلق به تیره های بیرانوند است... عجالتاً اسباب سرکوبی اینها را نایک اندازه نمودم... همان منبع پیشین، سند، م ایک اب ۱۱۲-۵۶
- ۹- ر. ک: احمد امیر احمدی، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ج اول، ص ۲۰۴

- ۱- ر. ک: ملک الشعرای بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه، تهران، ابی نامه ۱۳۳۳، ج اول، ص ۲۶۳
- ۲- ن. ک: ناصر میر، "تخاندان میر و تبعید"، لرستان پژوهی، سال ۱، شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۷، ص ۲۶۳-۲۳۷ و منبع پیشین، ص ۲۶۴
- ۳- در مورد اینکه قشون اسلامی لرستان، در سال ۱۳۰۶ش. تشکیل شده تردیدی وجود ندارد. اما برای تأیید استفاده از پرچم (نصر من الله...) نیاز به تحقیق بیشتری است، نگارنده به یاد دارد که بسیاری از سالخورده گان خطه لرستان، این شعار پیروزی، ورد زمانشان بود... متأسفانه در دوران کودکی و نوجوانی، ذهنیت حالا وجود نداشت تا علت آن را جویا شوم.
- ۴- ر. ک: اسد عبداللهی و فرهاد طهماسبی، وضعیت تاریخی لرستان در مرزبندیهای کشور، لرستان پژوهی، پیشین، ص ۵۷

- ۱۰- ن. ک: منبع پیشین، به کوشش سیروس سعدوندیان، ج ۲، ص سیزده، (گفتی است همسر مردان، دختر شاهزاده عبدالحسین میرزا بروجرودی بود)
- ۱۱- ر. ک: کاوه بیات، عملیات لرستان...، تهران، شیرازه، ۱۳۷۳، ص ۱۱.
- ۱۲- مطلب مزبور برگرفته از سندی است، مربوط به اداره تلگرافی دولت علیه ایران، از بروجرده طهران، نمره ۱۴، میزان ۱۳۰۶، و نیز نامه شریف الدوله به ریاست وزرا و اداره تلگرافی دولت علیه ایران، از بروجرده طهران، نمره ۱۲۶، ۲۸، سنبله ۱۳۰۲ (به نقل از: عملیات لرستان، ص ۱۱۲) و نیز ن. ک: محمدرضا والیزاده معجزی، سفرهای رضاشاه به لرستان، خرم آباد، اداره کلی فرهنگ و هنر لرستان، ص ۳۳-۳۲.
- ۱۳- برای تأیید مطلب، ن. ک: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ج دوم، ص ۴۴۱.
- ۱۴- ن. ک: حاج علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، تهران، ل...، ۱۳۲۱، ص ۱۳.
- ۱۵- در این زمینه ر. ک: روزنامه ایران، ۲۹ جوزا ۱۳۰۲، و مجله پهلوی، ۲۸ جوزا ۱۳۰۳.
- ۱۶- ن. ک: احمد امیر احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۱.
- ۱۷- از تلفات این عملیات روایات مختلفی در دست است، به نوشته روزنامه ایران، ۴ دلو (بهمن) ۱۳۰۶، تقریباً ۲۰۰ نفر کشته و ۳۰۰ نفر اسیر شدند. در کتاب «خاطرات امیر احمدی از ۱۵۰ کشته و ۸۰۰ نفر اسیر یاد کرده است.
- ۱۸- ظاهر آعداد مقصرین ۲۵ نفر بوده اند که برخی دیگر از آنها عبارت بودند از: سردار خان والی زاده، صید محمد خان، خواهرزاده غلامعلی خان (برائونده)، خدابخش داماد علی مردان خان امیر اعظم، کدخدای میرزا، عزیزالله از طایفه شمس الدین، براری و مراری از طایفه شمس الدین و حیات خان از تیره طاری. (ن. ک: محمدرضا والیزاده معجزی، سفرهای رضاشاه به لرستان، همان، ص ۴۴ و ۴۵).
- ۱۹- ن. ک: مجله تشون، شماره اول، سال سوم، حمل ۱۳۰۳، ص ۴۸-۴۴.
- ۲۰- امیر احمدی «خاطرات» ج اول، ص ۱۱۶.
- ۲۱- به احتمال قوی مقصود امیر احمدی آن بود که از ضعف کمی و موقعیت آسیب پذیر لرهار در آن فصل از سال و همچنین اطمینان خاطر آنها از تأمین دولت استفاده کرده و در تدارک عملیات بهار، ضربه ای اساسی بر آنها وارد کرده است.
- ۲۲- ر. ک: کاوه بیات، عملیات لرستان، پیشین، ص ۱۴.
- ۲۳- ن. ک: اسناد شماره ۴۰-۵۰، (عملیات لرستان).
- ۲۴- ن. ک: گزارشهای اول جوزا، (عملیات لرستان).
- ۲۵- ر. ک: سخنرانی در بروجرده، به نقل از روزنامه ایران، ۱۲ جوزا ۱۳۰۳.
- ۲۶- برگرفته از سند شماره ۲۹۲، (عملیات لرستان).
- ۲۷- ر. ک: روزنامه ستاره ایران، ۱۵ سرطان ۱۳۰۳.
- ۲۸- مجله پهلوی، ۲۸ جوزا ۱۳۰۳، ص ۵.
- ۲۹- پیشین، ص ۲۸.
- ۳۰- ر. ک: حاج علی رزم آرا، پیشین، ص ۱۵.
- ۳۱- ر. ک: محمدرضا والیزاده معجزی، تاریخ لرستان، به کوشش: حسین و محمد والیزاده معجزی، ویراستار: غلامرضا عزیزی، تهران، حروفیه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۳۲- ن. ک: محمد حنیف، شناخت ایل بیرونوند، خرم آباد، پیغام، ۱۳۷۷، ص ۴۶.
- ۳۳- ر. ک: محمدرضا والیزاده معجزی، تاریخ لرستان، همان، ص ۱۶۴-۱۶۴.
- ۳۴- در مورد ۱۳ یا ۱۴ تن اختلاف وجود دارد. اما سیزده تن به واقعیت نزدیک تر است. اسامی اعدایون لرستان در سال ۱۳۰۴. عبارت است از: میرزا وحیم خان معین السلطنه چاغزوند نایب الحکومه خرم آباد - شیر محمد خان ایلخان سگوند، مشاور امیر احمدی و خزاعی - غلامعلی خان امیر همایون سرکرده ایل بیرونوند - ولی الله خان فرزند پاپی علی حسن خان رئیس طایفه سیهوند - لطیف خان پسر شیخ علی خان سرکرده بیرونوندها - محمدعلی خان برادر علی مردان خان امیر اعظم - شیر محمد خان برادرزاده علی مردان خان از خوانین ایل بیرونوند - صید مهدی خان برادر حسین خان از خوانین بیرونوند - صید پسر محمد رحیم خان (صید عبدالحسین) از خوانین بیرونوند که یکی از خویشاوندان و مردان بالنسبه باسواد و فهمیده لرستان بود - کدخدای عله سبزی علی و پسرش - کدخدای ابدال برادر کدخدای عله سبزی علی و پسرش.
- ۳۵- ن. ک: علی محمد ساکی، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم آباد، کتابروشی محمدی، ۱۳۴۴، ص ۳۵۵. و نیز والیزاده معجزی، تاریخ لرستان، همان، ص ۱۶۱.
- ۳۶- در کتاب تحفه ناصری، اورامان، از بلوکات هیجده گانه کردستان است که به دو بخش: تخت و لهنون تقسیم شده که به ترتیب در بین مغرب و جنوب و در قسمت غربی شهر سنندج واقعند... (ر. ک: میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، تحفه ناصری...، مقابله و تصحیح: حشمت الله طیبی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۵، ص ۴۴ و ۴۵).
- ۳۷- علامت مشخصه اهل حق در لرستان تر اشیدن شارب است.
- ۳۸- ر. ک: محمدرضا والیزاده معجزی، تاریخ لرستان، همان، ص ۱۶۹-۱۶۵.
- ۳۹- سر تیپ مهدی قلی تاجبخش از افسران جدی و به تمام معنا نظامی بوده است. و مابین

سالهای ۱۳۲۰-۱۳۱۸ اش. حاکم بر وجود و لرستان شد. او در حدود سال ۱۳۳۰ اش. در سنی قریب به ۷۰ سالگی درگذشت.

۴۰- این مطلب مهر تأییدی است که حتی سران ایلات لرستان، به قول شاه مملکت نمی توانستند حساب کنند تا چه رسد به بقیه امرای ارتش. مطمئناً اگر رضاشاه قول تأمین به دوست مراد خان نداده بود او هیچ گاه از کینگاه خود خارج نمی شد...

۴۱- ن. ک: محمد رضا و الیزاده معجزی، تاریخ لرستان، ص ۱۹۶-۱۹۴ و ص ۱۵۲-۱۵۰.
۴۲- ر. ک: باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹، ص ۱۴۷.

۴۳- از جمله: روزنامه ستاره ایران، ۱۲ تیر ماه ۱۳۰۶.

۴۴- ن. ک: عباس غضنفری امرایی، کوهدشت و سران غضنفری، لرستان پژوهی، پیشین، ص ۱۴۰-۱۳۵.

۴۵- برای آگاهی بیشتر درباره نظر علی خان و خاندان غضنفری، ر. ک: محسن روستایی، سردار اکرم نظر علی خان طرهانی، لرستان پژوهی، پیشین، ص ۱۱۲-۹۷.

۴۶- ن. ک: احمد امیر احمدی، خاطرات، ج ۱، ص ۳۷.

... ۴۷- تاریخ لرستان، پیشین، ص ۱۹۰-۱۸۸.

۴۸- ر. ک: حاج علی رزم آراء، پیشین، ص ۱۷. و نیز ن. ک: وزارت جنگ، تاریخ جاوید، تهران چاپخانه ارتش، آبی تا ج ۴، ص ۱۰۲.

۴۹- ن. ک: اردشیر کشاورز، نقدی بر کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل ایلات و طوایف کرمانشاهان، کرمانشاه، ۱۳۷۸، ص ۹۱ و ۹۲.

۵۰- این مطلب بر دانت خود نگارنده است که البته با استناد به فرین و شواهد و مشورت و تطبیق منابع، به آن رسیده است.

۵۱- بر داشت نگارنده از این واقعه است. برای نمونه حکومت بر وجود و لرستان طی مراسله ای به وزارت داخله در مورد فقدان علم و معرفت و نبودن بودجه کافی برای امور معارفی چنین می نویسد: (۱۷ آذر ماه ۱۳۰۵) مقام منبع وزارت جلیله داخله - نظر به علاقه مندی و وزارت متشوعی می مورد نداشتن خاطر مبارک را مستحضر و چنانچه مقتضی بداند اصلاحات معارفی این صفحات ربا وزارت جلیله معارف مذاکره فرماید.

آنچه خود این بنده در چند سفری که به آن صفحات مأمور بوده و امتحان کرده ام، عامه اهالی این صفحات خاصه اهالی لرستان یک هوش و ذکاوت و فراست فطری را دارا هستند که در سایر نقاط دیده و شنیده نشده است. بدیهی در صورت اندک توجهی به معارف این حدود در عرض چند سال مردمان وحشی، اهلی و دارای تمدن خواهند بود

و قطعاً خسارت مادی و معنوی دولت از این ناحیه مرقع خواهد شد... اداره معارف بر وجود تا زمانی که نیم عشر او قافه به مالیه احاله نشده بود و حقوق رئیس و اعضا مرتباً می رسید معلمان مجدداً مشغول تدریس بعد از اینکه نیم عشر به مالیه احاله و اداره معارف بودجه معینی نداشت اجزا و اعضا متفرق و خود رئیس به کارها رسیدگی می نموده و مسلم نا اداره معارف دارای بودجه مرتب نباشد ترقیات در امور مدارس نخواهد شد... (برای آگاهی بیشتر ن. ک: آرشیو س. اسناد... شماره ردیف ۱۱۰-۲۹۱۲۵، ۲۹۱۲۶ و ۱۱ اپ اش. میکروفیلم تر ۶۱۵).

۵۲- ر. ک: کاوه بیات، عملیات لرستان، پیشین، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۵۳- ن. ک: امیر احمدی، خاطرات، ج اول، ص ۳۷-۱۸.

۵۴- در گزارش عملیات طرهان و قشون امیر مظفر، جز یکی دو مورد گذرا به امیر مخصوص قبادیان، اشاره ای به تمرد آشکار او مشاهده نمی شود. حتی در نامه ای که پیش از تسلیم به اردوی شاه بختی فرستاده، نوشته است: "... نظر به اینکه من به طرف باوندپور برای سرکشی به امورات خود رفته مورد مخالفت حکومت آن جا واقع گردیدم بر ای شرفیابی به کوهدشت امدم... که می شود وقایع مزبور پیش آمده، آن که وقایع یوم ۱۲ از ماه ۱۳۰۶، احتمالاً او نیز همانند علی محمدخان غضنفری از ابراز تمرد آشکار احتراز داشته است. عباس خان قبادیان از بدو تشکیل لشکر غرب در اکثر لشکرکشی های آن سامان با نظامیان همراه بود، ولی در سالهای آخر یعنی ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ تا به دلایلی که روشن نیست از دولت رویگردان شد. در یکی از منابع، علت تمرد وی به تحریکات دولت انگلیس نیست داده شده است: "... چون بوی فتابه مشامش رسید در فکر رابطه با مأمورین انگلیس در نوآر مرزی افتاد، به میان ایل کلهر بازگشت اما چندان مورد استقبال واقع نگردید... و بالاخره پس از الحاق به شورش علی محمدخان غضنفری و ناکامی این حرکت، تسلیم شد. (ر. ک: محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۰۶).

۵۵- در این زمینه، ر. ک: محمد نعیم میر، دفاعیات تاریخی، کرمانشاه، طاق بستان، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱.

۵۶- محمد رضا و الیزاده معجزی، تاریخ لرستان، ج دوم، ص ۲۰۵-۲۰۳.

۵۷- برای تکمیل مطلب متن، اینکه، موضوع غارتگری باران امیر اعظم و متفرق شدن آنها دهان به دهان و نیز توسط جاسوسان لشکر به اردوی نظامی رسید و آنها بسیار خوشحال و مسرور شدند که بدون صرف نیرو دشمنان آنها هر یک به سویی رفته اند و در نتیجه امیر اعظم با عده قبلی مانده است. این بود که تصمیم می گیرند باقیمانده جبهه متحده عشایر را با یک شیخینون نابود و بساطشان را از بین ببرند. علی الطلیح که نیروی عشایر از خواب برخاستند اردوی نظامی را در مسافت دو کیلومتری خود مشاهده کردند که چادرها برافراشته اند.

۵۸- ر. ک: روزنامه اطلاعات، سال دوم، شماره ۴۹۳، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۷، ص ۲.

۵۹- در مورد اینکه امیر اعظم چه زمان به زندان رفته اختلاف نظر وجود دارد. اما به احتمال قوی، وی از سال ۱۳۱۱-۱۳۰۷، حاکم طرهان، به مرکزیت کوهدشت بود و در حفظ انتظامات و خلع سلاح عشایر تلاش فراوان نمود. علی محمدخان در سال ۱۳۱۱ در پی سوء ظن رضاخان از وی، با عنوان نمایندگی مجلس شورای ملی از لرستان به تهران فراخوانده شد و به محض ورود به تهران، به جای تکیه بر کرسی و کالت مجلس، راهی زندان قصر قجر گردید. او پس از زهلی از بند در تهران، اقامت گزید. و سرانجام در سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۳ در همین شهر در گذشت. (ن. ک: الیزاده معجزی، پیشین، ص ۱۱۲-۲۰۹ و نیز اردشیر کشاورز، نقدی بر کتاب... پیشین، ص ۹۱ و ۹۲).

۶۰- ر. ک: روزنامه شفق سرخ، ۲۷ تیر ۱۳۰۷، سال هفتم، شماره ۱۰۰۹، ص ۱.

۶۱- محمد رضا و الیزاده معجزی، پیشین، ص ۲۲۲.

۶۲- برای نمونه، اردشیر کشاورز در آثار خود، قیام علی محمدخان را که با کودتای سرهنگ محمود خان ارتباط داشته تأیید و بر این موضوع تأکید دارد که: علی محمدخان غضنفری قیام خود را حرکت قشون اسلامی و خویشانش را فر مانده قوای اسلامی و دستیار خود میر میرزا محمدخان تیمورپور از سران طایفه میر ایل در کوند لرستان را رئیس ارکان حرب قشون اسلامی می خوانند. در تلگرافات متبادله بین آنها و فرماندهان قوای نظامی در گیر، این عنوانین به کار گرفته شده و ثبت گردیده. (ن. ک: اردشیر کشاورز، نقدی بر کتاب... پیشین، ص ۹۱ و ۹۲ و نیز ن. ک: همو، روزنامه باختر، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۴۹).

۶۳- نگارنده در این زمینه با جناب آقای متوجهی استوده که درباره تاریخ لرستان سفرها کرده و با بسیاری از نوادگان تاریخ یک صدساله اخیر لرستان حشر و نشر و گفتگو داشته، از قول رئیس سفیدان طوایف لرستان نقل می کند که قشون اسلامی بافر مانده علی محمدخان غضنفری در آن سالها با قشون غرب به جنگ و ستیز پرداخته اند...

۶۴- برای نمونه به سندی که در ذیل آورده ایم توجه شود که نشان می دهد در سال ۱۳۰۶، به مرور زمینه قیام امیر اعظم در حال شکل گیری است. اما همچنان قتل و دگرگونی و تعارضات درون عشیره ای گریبان ایلات و طوایف را گرفته، تاحی با انجام قیام هم آنها نتوانند خود و خواسته های مشترک ایلی خود درآیندا کنند: (وزارت داخله، سواد مرسله سره ۱۵۱، مورخه ۱۳۰۶/۳/۳۰، اداره حکومتی بر بود و جلیلق) مقام محترم حکومت جلیله بر وجود و لرستان - به موجب راپورتی که از خواجه علی قلی خان موگویی رسیده بود یک نفر حسین علی نام از طایفه موگویی مقداری جنس برای معامله میان ایل زلفی می برده به طمع اجناس او مشارالیه را مقنول و اجناس او را حیف و میل می نمایند. چون اداره حکومتی، موجب مراسلات رسمی و اختطارات حضوری که از طرف اداره قشونی شده بود، حق مذاخله به امورات ایلات را نداشت لهذا فروری راپورت خواجه علی قلی خان را به ریاست قوای اعلام داشته کشف قاتل و دستگیری او را به عهده آن اداره واگذار نمودم، محض راپورت عرض شد. (حسینعلی مالک) - سواد مطابق اصل است. رئیس دفتر حکومتی بر وجود و لرستان، محمود کمالوند امهرآ - (ن. ک: آرشیو س. اسناد، شماره سند ۲۹۰۰۱۱۲۸۵، محل در آرشیو ۲۰۷۰۳ از از ا - وزارت کشور).

۶۵- ن. ک: تقی میر هاشمی، طایفه میر در گذر تاریخ، قم، مرکز انتشارات دارال نشر اسلام، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵.

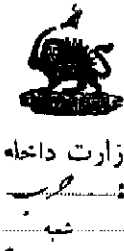
۶۶- این نامه از جمله اسناد بسیار مهمی است که در ۱۳۴۱/۱۱/۱۲ یعنی حدود ۴ سال قبل از درگذشت سید امیر احمدی به حماد الدین ضیایی (که عمر خود را در رشد و تعالی معارف و درس و مدرسه در لرستان گذرانید) نوشته شده، تصویر این سند، هم اکنون در اختیار نگارنده است. که حتی می توان این سند را با مباحث تکمیلی به عنوان یک مقاله مجزایه جامعه علم و پژوهش ارائه نمود.

۶۷- ن. ک: کاوه بیات، عملیات لرستان، اسناد مربوط به لشکرکشی به طرهان، پیشین، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و...

۶۸- ر. ک: آرشیو س. اسناد... گفتار وزارت کشور، شماره سند ۲۹۰۰۱۱۲۸۵.

نوع ۳ (A)

نمبره عمومی ۱۹۰۱۴
نمبره خصوصي ۸۹۵
کارتن ۹
دوسيه ۱



نوع مسوده
موضوع مسوده
ضمیمه
پاك نویس کنندہ

تاریخ یا کویس ماد تاریخ مقررہ / تاریخ خروج / ماد تاریخ خروج / ماه ۱۳۰۹

درجہ اولیٰ ثانویہ
ریاضی داریں علم پراثرہ
نمبر اولیٰ سرور
ریاضی علم در سال
مراجعه و تشریح
درمقدار حضرت
علم آن
در این
قسم
در
زعبت

۱۹۳۹
دو مرتبہ دوم علم کلمات
مراجعه و تشریح
درمقدار حضرت
علم آن
در این
قسم
در
زعبت



